

حمیدرضا صدر

مردان فوتبال: تک‌نگاری‌ها



پیراهن‌های همیشه

فهرست

- ۱۱ به عنوان مقدمه
- ۱۵ ریکاردو زامورا: بیرون از توده‌ی غبار آلود
(۱۹۰۱-۱۹۷۸)
- ۱۹ جوزپه مانتزا: برگِ مُرده
(۱۹۱۰-۱۹۷۹)
- ۲۳ فریتس والتر: گرگ و میش صبحگاهان
(۱۹۲۰-۲۰۰۲)
- ۲۷ آلفردو دی استفانو: نخستین کهکشانی واقعی
(۱۹۲۶-۲۰۱۴)
- ۳۱ فرانس پوشکاش: سانچو بانزا
(۱۹۲۷-۲۰۰۶)
- ۳۵ لویاشین: عنکبوت سیاه
(۱۹۲۹-۱۹۹۰)
- ۳۸ بابی چارلتون: شطرنج مرگ و زندگی
(۱۹۳۷-)
- ۴۳ گارینشا: پرواز را به خاطر بسیار
(۱۹۳۳-۱۹۸۳)
- ۴۷ پله: تا آسمان هفتم
(۱۹۳۳-)

- ۱۲۸ تونی آدامز: بازگشت آقای آرسنال (۱۹۶۶-)
- ۱۳۲ روماریو: نگران نباش مربی عزیزم (۱۹۶۶-)
- ۱۳۶ هرستو استویچکف: نه فقط یک هفت تیرکش (۱۹۶۶-)
- ۱۴۰ پل گاسکوئین: از دور بهشت و از نزدیک دوزخ (۱۹۶۷-)
- ۱۴۴ آندرس اسکواریا: شش گلوله (۱۹۴۴-۱۹۶۷)
- ۱۴۸ اریک کانتونا: من کانتونا هستم، شما کی هستید؟ (۱۹۶۶-)
- ۱۵۳ دنیس برکمپ: رازگشایی مأموریت ناممکن (۱۹۶۹-)
- ۱۵۷ رویرو باجو: بعد از ظهر داغ در پاسادنا (۱۹۶۷-)
- ۱۶۱ گابریل باتیستوتا: تانگو آرژانتینی (۱۹۶۹-)
- ۱۶۵ رانول: نسخه‌ی اول، نسخه‌ی دوم (۱۹۷۷-)
- ۱۷۰ آلساندرو دل پیرو: نامه‌ای به آلساندرو... (۱۹۷۴-)
- ۱۷۴ جان تری: چه ستایش کنید، چه نکنید (۱۹۸۰-)
- ۱۷۹ رونالدو نازاریو: بازمی گشتی، همیشه بازمی گشتی (۱۹۶۷-)
- ۱۸۳ رویرو کارلوس: گلوله (۱۹۷۳-)
- ۱۸۷ لوئیس فیگو: شب خوک زده (۱۹۷۲-)
- ۱۹۱ الیورکان: هم وظیفه‌ی بردن، هم گناه باختن (۱۹۶۹-)
- ۱۹۵ آلن شیرن: پسری از نیوکاسل (۱۹۷۰-)

- ۵۲ فرانتس بکن بائر: از دل ویرانه‌های مونیخ (۱۹۴۵-)
- ۵۶ اوزهیو: پلنگ موزامبیک در امجدیه (۱۹۴۲-۲۰۱۴)
- ۶۱ جرج پست: وداع جرجی طولانی شد، خیلی طولانی (۱۹۴۶-۲۰۰۵)
- ۶۶ گرد مولر: حس هفتم (۱۹۴۵-)
- ۶۹ یوهان کرایف: هرگز آن لاله‌ها را بویده‌ای؟ (۱۹۴۷-۲۰۱۶)
- ۷۴ کوین کیگان: آخرین رمانتیک (۱۹۵۱-)
- ۷۹ کنی دالگلیش: معمای اسکاتلندی (۱۹۵۱-)
- ۸۳ دینو زوف: کاپیتان اخمو (۱۹۴۲-)
- ۸۷ همایون بهزادی: راحت شدی همایون خان، راحت (۱۳۲۰-۱۳۹۴)
- ۹۱ ناصر حجازی: نگاه‌تان می‌کنیم آقای حجازی (۱۳۲۸-۱۳۹۰)
- ۹۷ فرانکو باریسی: بازمی‌گردم، همیشه بازمی‌گردم (۱۹۶۰-)
- ۱۰۱ میشل پلاتینی: میشل خوب، میشل بد (۱۹۵۵-)
- ۱۰۵ پائولو مالدینی: پیوسته راه برو کاپیتان، پیوسته (۱۹۶۸-)
- ۱۰۹ دیگو مارادونا: آخرین شورشی (۱۹۶۰-)
- ۱۱۵ سوکراتس: جام زهر سقراط (۱۹۵۴-۲۰۱۱)
- ۱۱۹ مارکو فن باستن: دویدن دنبال باد (۱۹۶۴-)
- ۱۲۳ لوتار ماتیوس: یک بازی با دو نیمه‌ی متفاوت (۱۹۶۱-)

برای برادرم شاهین،
پسری دوست‌داشتنی، ورزشکاری جان‌سخت، فوتبالیستی معرکه،
به یاد دویدن‌هایش دنبال توپ در آن حیاط قدیمی، در آن خیابان آسفالت‌زده‌ی داغ
و با پیراهن آبی باشگاه هما،
که عشق بود و فقط عشق...

به عنوان مقدمه

آن‌ها دوروی یک سکه‌اند. بازیکن یک‌طرف و عاشق سینه‌چاک طرف دیگر.
بازیکن با پاهایش بازی کرده و عاشق سینه‌چاک با قلبش. بازیکن در کسوت گلا دیاتور
به میدان آمده و عاشق سینه‌چاک کنار او در هیبت رزم‌آرای خیالی نفس‌نفس زده. آن‌ها
در نمایشی که گاهی بزرگ بوده و گاهی حقیرانه کنار هم جلو رفته‌اند؛ شانه‌به‌شانه. باهم
دویده‌اند و باهم وقت تلف کرده‌اند. باهم زمین خورده‌اند و باهم برخاسته‌اند. باهم به
داور اعتراض کرده‌اند و باهم مشت‌های‌شان را برابر جبهه‌ی خصم بالا آورده‌اند. باهم
عقب‌نشینی کرده‌اند و باهم به حمله روی آورده‌اند. باهم برده‌اند و باهم باختند. باهم
خندیده‌اند و باهم گریسته‌اند. ورزشگاه خالی بدون عاشق سینه‌چاک برای بازیکن چیزی
نبوده جز برهوت و توپ بدون بازیکن برای عاشق سینه‌چاک چیزی نبوده جز عنصری
بی‌مصرف. بازیکن به عاشق سینه‌چاک نیاز داشته و عاشق سینه‌چاک به بازیکن.
بازیکن گاهی برای عاشق سینه‌چاک نقش فرشته‌ی نجات‌بخش را بازی کرده و گاهی
شده یکی از آن بچه‌شیطان‌های خبیث؛ یکی از آن خروس‌جنگی‌ها. عاشق سینه‌چاک به
بازی مطیعانه گفته نه، به شکست گفته گم‌شو. بازیکن باید می‌فهمیده دنبال چی افتاده،
در غیر این صورت باید راهش را می‌کشیده و می‌رفته. زندگی عاشق سینه‌چاک و بازیکن
هم متکی به اراده بوده و هم وابسته به تقدیر؛ مثل توپی که قرار بوده وارد دروازه شود،
ولی دمدمی مزاج شده و راهش را کج کرده و خورده به تیر دروازه‌ی لعنتی. مثل داوری که
ندیده توپ از خط عبور کرده. مثل زمینی که مسیر توپ را تغییر داده و آن را از روی دست
دروازه‌بان دوخته به تور. عاشق سینه‌چاک و بازیکن کنار هم طعم تقدیر را چشیده‌اند.

ریکاردو زامورا بیرون از توده‌ی غبارآلود

اسپانیایی‌ها می‌گفتند «فقط دو دروازه‌بان وجود داشته: ریکاردو زامورا روی زمین و پتر مقدس در بهشت.» زامورا همان بازیکنی بوده که دروازه‌اش را چنان مهر و موم کرده که جایزه‌ی بهترین دروازه‌بان اسپانیا در هر فصل را به نامش مزین کرده‌اند: جایزه‌ی زامورا. زامورا هم برای بارسلونا بازی کرده و هم برای رئال مادرید، هم برای تیم ملی کاتالونیا و هم برای تیم ملی اسپانیا. زامورا انقلابی نبوده. در توفان جنگ داخلی اسپانیا، بیمی از نه گفتن به چی‌ها و جمهوری خواهان به دل راه نداده. برابرشان ایستاده و تا آستانه‌ی اعدام پیش رفته. جمهوری خواهان و کمونیست‌ها نفرت انقلابی‌شان را از زامورا پنهان نکرده‌اند؛ زامورا که هم از چپ‌ها نفرت داشته و هم از جدایی طلب‌ها. زامورا که در بارسلونا به دنیا آمده و برای بارسلونا و اسپانیول بازی کرده و با پیراهن رئال هم چشم‌ها را خیره کرده. زامورا که با پیراهن تیم ملی کاتالونیا به میدان رفته، ولی از جدایی طلبان بیزار بوده، همین طور از چپ‌ها. گفته اسپانیایی هستم، نه کاتالان. انقلابی نبوده و انقلابی نبودنش را پنهان نکرده و تا مرز اعدام هم پیش رفته، ولی جان به در برده و شده افسانه‌ی دروازه‌بانی اسپانیا.

اولین بازیکن فوتبال بوده که قامت ستاره‌ها را گرفته. چه در میدان و چه خارج از آن. خوش سیماترین و خوش لباس‌ترین فوتبال، چند دهه پیش از جرج بست و دیوید بکام. وقتی در ۱۹۱۷ که هفده سال بیشتر نداشته، با پیراهن یقه‌اسکی انگلیسی، دستکش و کلاه لبه‌دار ضخیم به میدان رفته و چشمان را گرد کرده. گفته باید در میدان مرتب بود و آراسته.